

امثال در آیات الاحکام



سید محمد علی ایازی

و لا یاتونک بمثل الأجناتک بالحق و احسن تفسیراً (قرآن، ۲۵/۳۳)

مقدمه

یکی از بحث‌های نظری آیات الاحکام، استفاده از امثال قرآن کریم برای استنباط احکام است. در امثال قرآن، خداوند متعال به صورت امر و نهی یا خبر در مقام تکلیف و تحذیر از مخاطبان خود وظیفه‌ای نخواست است، تا بتوان به گونه صریح و روشن و بر طبق ضوابط و قواعد اصلی و طبق مفاد ظاهری محض، این کلمات را حمل بر تکالیف مولوی و ارشادی کرد، بلکه قرآن به صورت خبری و با آوردن مثال و یا تشبیهی، پیامی را القا کرده که چه بسا می‌توان از آن استفاده حکم- واجب یا حرام، کراهت یا استحباب- کرد، در نتیجه دلالت نص بر کلام نیست، بلکه با اشاره و غیر مستقیم است.

در آغاز ببینیم منظور از مَثَل چیست و موارد آن کدام است و آیا آنچه در حکم مثل است نیز جزو امثال قرآن محسوب می‌شود؟ سپس ببینیم اهداف قرآن از ذکر مثلها چه بوده است و

آیا اصولاً چنین مواردی می تواند در مقام بیان حکم باشد و دلالت آن قابل تمسک و حجت است؟

برای روشن شدن موضوع، نیازمند تبیین سابقه بحث میان قرآن پژوهان، به ویژه مفسران و آیات الاحکام نویسان هستیم تا بدانیم نگاه آنان به این موضوع چگونه بوده است، آنگاه به موانع و شبهات موضوع خواهیم پرداخت و پاسخ آن را مورد توجه قرار می دهیم.

معنای مثل

مثل، به معانی مختلفی آمده است: مانند، شبیه، صفت، گفتاری که میان مردم شایع است و بدان مثل می زنند، عبرت، پند و تنبیه از حال گذشتگان.^۱

البته برخی از معانی، اصلی و برخی جنبه استعاری دارد و گاه تبدیل به اصطلاح خاص شده است، اما در مجموع می توان به دست آورد که لفظ مثل در معنای تشبیه - در نظر لغویان - بیشترین جای را گرفته است.^۲

به عنوان نمونه، راغب اصفهانی (م ۵۶۲) مثل را عبارت از مشابهت به غیر در معنایی از معانی دانسته است.^۳

پس از لغت پژوهان، بیشترین کسانی که درباره معنای مثل سخن گفته اند، مفسران هستند که به مناسبت استعمال این واژه در قرآن، در جای جای تفسیر به آن اشاره کرده و موارد مختلف استعمال و معنای گوناگون آن را نشان داده اند.^۴

آنچه از مجموع این معانی می تواند جامع میان اقوال لغویان و بلاغیان و مفسران باشد اینست که مثل به معنای شبه و شبیه و مانند است و اگر در معنای دیگری رایج شده، از این معنا سرچشمه گرفته است.^۵

واژه نمونه نیز یکی از معانی مثل است و معرب و مترادف آن نموذج است^۶ که در برخی آیات به همین معنا هم آمده است: وهو الذی یدئو الخلق ثم یعیده و هو اهلون علیه و له المثل الاعلی فی السموات و الارض. (روم، ۲۷/۳۰)

برخی موارد استعمال واژه 'مثل' در قرآن کریم

۱. جایی که صورت تشبیه و تنظیر دارد، به این معنا که خداوند متعال موضوعی را که درکش آسان نیست، به امری که جنبه مادی و محسوس دارد تشبیه می کند تا فهمش برای

همگان آسان گردد، مانند آیه شریفه: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ نُورِ كَمَشْكُوتِ فِيهَا** مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کأنها کوكب درّی یوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية ولا غربية. (نور، ۲۴/۳۵).

نمونه این نوع تمثیل در قرآن فراوان است و در زمینه های مختلفی - از عالم غیب گرفته تا مسایلی چون عبادات (حج، ۲۲/۷۳) حیات دنیا (کهف، ۱۸/۴۵) تبلیغ و دعوت انبیاء (یس، ۱۳/۲۹-۳۶) جمعیت مسلمانان (فتح، ۴۸/۲۹) - استعمال شده است.

۲. ذکر مثل برای بیان داستان است و اشاره به واقعه ای دارد که قرآن با اشاره، شنوندگان خود را مخاطب قرار می دهد و از آن برای پند و عبرت استفاده می کند. مانند: **وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا (نحل، ۱۶/۱۱۲).**

و اضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون (یس، ۳۶/۱۳)
ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح و امرأة لوط كانتا تحت عبدين (تحريم، ۶۶/۱۰)
در تمام این موارد قرآن بدون آنکه وارد تفصیل قضایا شود با اشاره به موضوع مورد نظر خود تشبیه می کند، و به دنبال نتیجه گیری است.

۳. آنجا که خداوند برای تفهیم مطلب، به مقایسه می پردازد. در این موارد تنظیر و تشبیه تنها نیست، بلکه مقایسه و تطبیق حقیقتی با حقیقتی دیگر است:

مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة... (ابراهيم، ۱۴/۲۶)

مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف

(ابراهيم، ۱۴/۱۸)

مثل الفريقين كالأعمى والأصم والبصير والسميع هل يستويان مثلاً (هود، ۱۱/۲۴)
و ضرب الله مثلاً رجلين احدهما ابكم لا يقدر على شئ و هو كل على مولاه اينما يوجهه لايات بخير هل يستوي هو و من يامر بالعدل و هو على صراط مستقيم

(نحل، ۱۶/۷۶)

ضرب الله مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون و رجلاً مسلماً لرجل هل يستويان مثلاً (زمر،

۳۹/۲۹)

البته تمثیل های قرآن گاه با کلمه مثل آمده و گاه با حرف «کاف» تشبیه و تمثیل آمده است، مانند:

او كصيب من السماء (بقره، ۲/۱۹).

و گاه هم این الفاظ نیست ولی از سیاق عبارت و مفهوم آن وجود مثل نمایان است،
مانند:

ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة
حتی یلج الجمل فی سم الحیاط (اعراف، ۴۰/۷)
واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها (اعراف، ۱۷۵/۷)

فوائد مثل های قرآن

برای مثل های قرآن فرایندی ذکر شده که در جهت بحث ما مفید است.
مثل های قرآن معانی بلند را در دسترس همگان می گذارد. مثلها عالم ملکوت را برای
ناسوتیان ترسیم و تقریب به ذهن می کند. داستان اقوام گذشتگان را مایه عبرت و توجه
مردم قرار می دهد. تلخی و خشکی پند و اندرز را می کاهد. خاطر الرذلت می دهد. مثلها
در جوامع، ظرف حکمت و گنجینه تجربیات مردمان است. قرآن کریم مردم را با مثلها
مورد خطاب قرار می دهد و تجارب اقوام پیشین را به آنها نشان می دهد.^۷ آنچه قرآن در
کلماتی کوتاه و با اشاره ای مختصر بیان کرده از رساترین سخنها در تأثیر دلهاست. طبیعی
است که زبان وحی برای انتقال مفاهیم و معانی بلند خود به مثل روی آورد و با آوردن مثال،
معانی بلند را برای شنونده دلپذیر و آسان کند. به همین دلیل درباره مثلهای قرآن این نکته
شایان ذکر است که ذکر مثلها در قرآن بهترین مظاهر بلاغت و اعجاز است که با دقت در
تعبیر آورده شده و هنر بیان و زیبایی اسلوب قرآن را نشان داده است. حال فرقی نمی کند که
با لفظ مثل بیاورد یا با استشهاد از قصه ای مطلب را بیان کند و یا از مجموع سخن، تمثیل
بودن آن استفاده شود.

سابقه استفاده مثل در ادیان

بکارگیری مثل، اختصاصی به قرآن ندارد و در میان اقوام و پیامبران گذشته، استفاده از
مثل مرسوم بوده است، بلکه می توان گفت پیامبری نیامده مگر آنکه از امثال برای انتقال
معانی و مفاهیم مورد نظر خود استفاده کرده است. قرآن در این باره می فرماید: و کلاً
ضربنا له الامثال و کلاً تبرنا تتبیراً (فرقان، ۳۹/۲۵)

گاه پیامبری، به خاطر اینکه از مثل استفاده نکرده است، از سوی مردم مورد شماتت

قرار گرفته است.^۸ سلیمان نبی بیش از سه هزار امثال زده است.^۹ عهد قدیم سفری را به امثال اختصاص داده و در آن مثل ها و حکمت های رایج را گردآوری کرده است. در عهد جدید (انجیل) نیز فراوانی بکارگیری مثلها بسیار آشکار است، تا آنجا که در انجیل مرقس نقل می کند حضرت عیسی بدون مثل سخن نمی گفت.^{۱۰} بنا براین در میان ملتها و ادیان پیشین مثل بکار رفته است، اما نکته مهم تفاوت های آن است.

ویژگی های مثل های قرآن

۱. قرآن کریم، گرچه در مواردی فعل مثل را استعمال کرده است، اما نسبت به مجموع مثلها این مقدار ناچیز است. گاه این مثلها با تأکید بر واژه مثل آمده است (حدود ۳۰ بار) جالب اینکه این قسم از امثال با تعبیر به «زدن امثال» (ضرب) آمده، چه به صورت ماضی و چه به صورت مضارع و امر و همینها گاه معلوم و گاه مجهول بکار رفته است. مانند: ضرب الله مثلاً (نحل، ۷۶/۱۶)؛ واضرب لهم مثلاً (یس، ۱۳/۳۶)؛ ویضرب الله الامثال (ابراهم، ۲۵/۱۴)؛ یا ایها الناس ضرب مثل (حج، ۷۳/۲۲)؛ ضرب لكم مثلاً (روم، ۲۸/۳۰).

نکته دیگر اینکه خداوند این مثلها را به خود نسبت داده است، در حالی که در کتابهایی چون انجیل، بیشتر مثلها به عیسی نسبت داده شده است؛ و این فرقی است آشکار میان مثل های قرآن و سایر کتب آسمانی.

۲. مثل های قرآن واضح و به صورت فشرده است، بر خلاف مثل های عهدین که عموماً حالت رمزی دارد و گاه آن چنان پیچیده است که مخاطبان مجبور شده اند از معنای آن پرس و جو کنند.^{۱۲}

۳. مثل های قرآن مخلوط به خرافات نیست، در حالی که مثل های عرب جاهلی مملو از خرافات و امور باطل است. البته بکارگیری مثلهای خرافی نیز در عهد قدیم وجود دارد و برخی از محققان به موارد آن اشاره کرده اند.^{۱۳}

۴. مثل های قرآن دارای نکات عمیق است و شنونده را به فکر و تأمل در اطراف قضیه وادار می کند و همواره از مخاطبانش می خواهد که در این باره تأمل کنند: وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون (حشر، ۲۱/۵۹) و گاه بر این نکته تأکید می کند که امثال قرآن را

نمی فهمند مگر کسانی که عالم باشند. (عنکبوت، ۴۳/۲۹).

۵. مثل های قرآن با نزاکت و همراه با بیان نکات اخلاقی و تربیتی است، در حالی که حتی در کتاب های عهدین این مثلها همراه با مسایل جنسی و خارج از نزاکت و منافی با قداست انبیاست.^{۱۴}

احکام و مثلها

اینکه بخواهیم از مثل های قرآن استفاده حکمی فقهی بکنیم، ارتباط تنگاتنگی با تلقی ما از مثلها دارد. قرآن پژوهان مثل های قرآن را سه قسم کرده اند، قسمی از مثلها را - همان طور که قبلاً اشاره شد - مثل هایی دانسته اند که مثل بودنشان آشکار است و در اصطلاح علوم قرآن «امثال مصرحه» نام گرفته اند. مانند آیه شریفه: *مثلهم کمثل الذی استوقدنا را* (بقره، ۱۷/۲)

این آیه درباره منافقین نازل شده و در توصیف اعمال و خصوصیات فکری و اجتماعی آنان است. در چنین مواردی باید ملاحظه کرد آیا دلالت بر حکمی می تواند داشته باشد و این دلالت چگونه است؟

دسته دوم از امثال قرآن، مواردی است که گرچه صریحاً به مثالی اشاره ندارد، اما در حقیقت معانی مثلهای مردم را تداعی می کند و در اصطلاح «امثال کامنه» نامیده می شود.

در این دسته از آیات، معنی مثل گونه با کلماتی دیگر، با زیبایی و ایجاز بیان شده است. و پیش از آن به عنوان خاص در زبان مردم رایج بوده است. مثلاً در عرف مردم، این مثل متداول است: خیر الامور اوسطها. در قرآن این معنا با این لفظ نیامده، اما به گونه ای دیگر به تناسب مسایل دیگر در توصیف پدیده ها و یا انجام کارها بیان شده است، مانند: *لا فارض ولا بکر عوان بین ذلك* (بقره، ۶۸/۲) و *الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواما* (فرقان، ۶۷/۲۵) و *لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلاً* (اسراء، ۱۱۰/۱۷) و *لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البسط* (اسراء، ۲۹/۱۷).

مجموع این آیات، لزوم رعایت حدّ وسط را در انتخاب بیان می کند.^{۱۵}

اما آیا می توان از آنها عنوان لزوم رعایت وسطیت در تمام کارها را به عنوان یک حکم استنباط کرد و قایل شد که این آیات دلالت بر یک عنوان کلی دارد؟

دسته سوم از امثال که موارد آن برای احکام بسیار فراوان است «امثال مرسله» در قرآن

است که «امثال سائر» هم می گویند. ^{۱۶} در این دسته از آیات، گرچه با لفظی تشبیه نشده و اشاره به مثلی از امثال مردم هم ندارد، اما جمله هایی مثل گونه آمده که در عرف آن را مانند مثل می دانند و در میان مردم تبدیل به مثل شده است.

مهم ترین قسمت از بحث مثل های قرآن که برخی از قرآن پژوهای به آن اشاره کرده اند این قسمت است. ^{۱۷} که ما بعدها درباره آن بحث خواهیم کرد، ولی جهت آشنایی به این دسته از امثال نمونه هایی از آیات آن را ذکر می کنیم. ^{۱۸}

۱. اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم . (بقره، ۲/۴۴)

۲. اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر . (بقره، ۲/۶۱)

۳. افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض . (بقره، ۲/۸۵)

۴. فاینما تولوا فثم وجه الله . (بقره، ۲/۱۱۵)

۵. لنا اعمالنا و لکم اعمالکم . (بقره، ۲/۱۳۹)

۶. یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر . (بقره، ۲/۱۸۵)

۷. ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة . (بقره، ۲/۱۹۵)

۸. الفتنة اکبر من القتل . (بقره، ۲/۲۱۷)

۹. وان تعفوا اقرب للتعوی . (بقره، ۲/۲۳۷)

۱۰. قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی . (بقره، ۲/۲۶۳)

و آیات بسیار دیگری که در کتاب های علوم قرآن گرد آوری شده و به عنوان «امثال سائر» یاد شده و احیاناً در کتاب های احکام القرآن و فقهی مورد استشهاد و تمسک تشریحی قرار گرفته است.

نکته قابل توجه در این دسته از آیات، مثل قرار گرفتن این فرازهاست که به قول «محمد حسین صغیر» قرآن پژوه معاصر اگر بخواهیم بررسی اجمالی درباره این دسته از الفاظ جاری مجرای امثال بکنیم، باید عمده سوره های قرآن و آیاتش را جزو این دسته بشماریم زیرا کثیری از آیات قرآن با سبک موجز و مقطع و محکم، مانند حکمت و مثال آمده است. ^{۱۹}

اهمیت امثال

بررسی اهمیت امثال در بیان قرآن پژوهان، به ویژه در امر استنباط احکام امری بایسته است. یکی از کسانی که درباره مثل های قرآن سخن گفته و مسأله استفاده از آن را به عنوان

حکم مطرح کرده، شافعی (م ۲۰۴هـ) است. وی در کتاب الرسالة پس از اینکه آیاتی را که صریحاً دلالت بر حکمی دارد بیان می کند، لزوم آگاهی به خصوصیات احکام، مانند: ناسخ و فرائض و ادب و ارشاد و اباحه را بیان می کند و می گوید: یکی از اموری که باید عالم به احکام بدانند آشنایی با مثلثهایی است که دلالت بر لزوم طاعت و نهی از معصیت می کند و مخاطب را به ترك غفلت و ازدیاد در نوافل و مستحبات وای می دارد.^{۲۰}

در نظر شافعی این دسته از آیات، مانند دیگر آیات الاحکام دلالت بر حکم دارند و فقیه نمی تواند از آنها غافل باشد و از نکته های آن در استنباط حکم بهره برداری نکند. به همین دلیل خداوند کسانی که تعقل و تفقه می کنند و علم می آموزند ستایش می کند:

و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون (عنکبوت، ۴۳/۲۹)

شافعی در پایان تأکید می کند اگر کسی این بیان قرآنی را بی توجهی کند و از این دسته از آیات حکمی استنباط نکند جزو عالمان نخواهد بود.^{۲۱}

ابن خلّاد رامهرمزی (م ۳۶۰) نیز یکی از کسانی است که قایل است از امثال، استفاده حکم حلال و حرام می شود. وی در مقدمه کتاب «امثال الحدیث»، به مناسبت اهمیت مثلها در قرآن می نویسد: مثلثهایی که خداوند زده در آنها وعده داده، امیدوار کرده یا ترسانده و حلال یا حرام کرده، آنها را موعظه و یا تذکر قرار داده است.^{۲۲}

ابن خلّاد در مثلثهای قرآن، افزون بر نکات ارشادی، وجود حلال و حرام و احکام فقهی را یاد آور شده است.

ابوالحسن ماوردی (م ۴۵۰)، صاحب تفسیر «النکت و البیان» در کتاب الامثال و الحکم می نویسد: از بزرگ ترین علوم قرآن، علم امثال است در حالی که مردم در غفلت بسر می برند، مثلها را می بینند و می شنوند و از مثل ها و آنهايي که در حقیقت قرآن به آنها اشاره دارد غافل هستند.^{۲۳}

یکی دیگر از محققان علوم قرآنی که به آیات امثال با تأکید بر استنباط احکام نظر داشته، عزالدین بن عبدالسلام (م ۶۶۰هـ) است. وی در کتاب «الاشارة الی الایجاز فی بعض انواع المجاز»، در فصل آخر کتاب تحت عنوان: نبذ من مقاصد الكتاب العزیز، بخشی را به امثال قرآن اختصاص داده و این حقیقت را یاد آور شده است که امثال برای ارشاد و تنبیه مؤمنین به احکام و دستورات دینی و تشویق آنان به انجام و ترك اوامر و نواهی الهی است. این بخش با عنوان: فصل فی ضرب الامثال فی القرآن حشاً علی الطاعات و زجرأ عن

المخالفات. آمده است. وی در این بحث، به اجمال می نویسد:

نمی توان امثال قرآن را از آیات الاحکام جدا کرد، زیرا امثال قرآن مشتمل بر وعد و وعید یا مدح و ملامت، ذم و توییح است.^{۲۴}

سیوطی (م ۹۱۱ هـ) که همین مباحث را در «الاتقان» دنبال کرده می پذیرد که اگر خداوند مثلی می زند و یادآوری و ارشاد می کند، معنایش تفاوت ثواب یا احباط عمل یا ستایش یا مذمت و مانند آن می باشد، طبعاً باید دلالت بر احکام داشته باشد و از آن برداشت تشریحی بشود.^{۲۵}

البته عزالدین بن عبدالسلام در کتابی که درباب بیان قواعد عام آیات الاحکام به نگارش در آورده باز به تفصیل این بحث را به میان می کشد و به سراغ موارد امثالی می رود که دلالت بر تفاوت ثواب و احباط عمل یا دلالت بر مدح و ذم یا تفخیم و تحقیر دارد و از آنها استنباط حکم می شود و چگونگی دلالت آنها را بر حرمت یا وجوب نشان داده است.^{۲۶}

بدرالدین زرکشی (م ۷۹۴)، پیش از سیوطی به مناسبت اهمیت و جایگاه امثال قرآن اشاره کرده و کلام شافعی رانقل و به استفاده از امثال در احکام تأکید می کند و می نویسد:

از امثال قرآن استفاده های بسیار برده می شود، مانند تذکیر، وعظ و تشویق و بازداشتن و تأیید مراد عقل، و توصیف نکات غیبی و عقلی با زبان حسی و...^{۲۷}

در جای دیگر همین قرآن پژوه، به مناسبت ضرورت شناخت احکام، پس از آنکه نظریه کسانی که می گویند آیات الاحکام ۵۰۰ آیه است رد می کند، می گوید:

شاید منظورشان آیات مصرح در احکام است و گرنه بیش از اینها می شود. آنگاه می نویسد:

بی گمان آیات قصص و امثال و غیر آنها استفاده بسیار در احکام دارد.^{۲۸}

وی در پایان، قواعدی را در باب استنباط احکام ذکر می کند و خصوصیات کلام را که شامل امثال و قصص می شود، بر می شمرد تا نشان دهد چگونه می توان از آیات قرآن با چهره ها و تعبیرهای گوناگون استفاده و برداشت حکم کرد.

اینها، نمونه هایی بود از اقوال قرآن پژوهان پیشین در باب استفاده احکام از امثال قرآن، در حالی که بسیاری از مفسرین و آیات الاحکام نویسان به هنگام طرح امثال، استفاده حکمی کرده و همانند آیات دیگر به این نکات اشاره کرده اند بدون آنکه بحث نظری آن را مطرح کنند و ظاهراً برای آنها این اصل پذیرفته شده بود که می توان از امثال استنباط حکم

کرد. به عنوان نمونه ابوبکر جصاص (م ۳۷۰) به مناسبت تفسیر آیه: ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء (نحل، ۷۵/۱۶) از این آیه شریفه استفاده می کند که بنده نمی تواند مالک باشد و از اموال چیزی را به خود اختصاص دهد.^{۲۹} یا به مناسبت تفسیر آیه: و لا تكونوا کالتي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاً (نحل، ۹۲/۱۶) استتجاج می کند؛ کسی نمی تواند عقد خود را بهم بزند یا نماز و روزه نافله خود را در وسط خراب کند و این آیه شامل مورد می شود.^{۳۰}

این روش در میان مفسران و قرآن پژوهان متأخر نیز رایج است، مثلاً محقق اردبیلی (م ۹۹۳ هـ) به مناسبت آیاتی که فقها استدلال بر حکم در امثال کرده اند، برخی از این استدلالها را پذیرفته است. مثلاً درباره تعادل در انفاق، به آیه: و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک (اسراء، ۲۹/۱۷) استدلال می کند.^{۳۱} و فاضل جواد (متوفای قرن یازدهم) نسبت به عدم مالکیت عبد استدلال می کند.^{۳۲}

آقای محمد حسین صغیر از نویسندگان و قرآن پژوهان معاصر شیعه نیز از کسانی است که به اهمیت امثال در تشریحات اشاره کرده و از این دسته از آیات، به عنوان مجموعه ای که می توان استفاده حکم کرد یاد کرده است؛ و چنین استدلال می کند: چون ذکر امثال روشی است برای دعوت به خیر و تشویق به نیکی و باز داشتن از کارهای زشت، طبعاً می تواند دلالت بر الزام یا ترک کار داشته باشد و فقیه می تواند از آن استفاده حکمی کند. آن گاه وی در استشهاد، کلمات شافعی و عزالدین بن عبدالسلام را می آورد.^{۳۳}

دیدگاه اهل بیت در امثال قرآن

اهل بیت پیامبر ﷺ، نیز از کسانی بوده اند که به مثل اهمیت داده و در کلمات خود از آن بسیار استفاده کرده اند. حجم انبوه مثلهای معصومان ﷺ در روایاتی که به دست ما رسیده، شاهد گویایی است از توجه به امثال و اهمیت آن در القای مطلب. اما نکته مهم در بحث ما نشان دادن رابطه امثال قرآن با احکام است که ببینیم اهل بیت ﷺ در این زمینه چگونه برخوردی داشته اند.

روایتی از امام صادق جعفر بن محمد ﷺ درباره امثال قرآن نقل شده که در باب فتوا دادن و استنباط حکم از قرآن است. در این روایت امام ﷺ یکی از مقدمات صحت فتوا را آگاهی مفتی به امثال قرآن می داند. این روایت در ضمن سخنانی است که حضرت به سفیان

بن عینه توصیه می کند و او را از فتوای به غیر علم باز می دارد و استشهاد به کلام علی علیه السلام می کند:

قال امیر المؤمنین علیه السلام لفاض هل تعرف الناس من المنسوخ؟ قال: لا، قال فهل اشرفت علی مراد الله عزوجل فی امثال القرآن؟ قال: لا، قال: اذا هلكت و اهلکت. والمفتی یحتاج الی معرفة معانی القرآن و حقائق السنن و بواطن الاشارات و الآداب و الاجماع و الاختلاع و الاطلاع علی اصول ما اجمعوا علیه و ما اختلفوا فیه، ثم حسن الاختیار ثم العمل الصالح ثم الحکمة ثم التقوی، ... ۳۴

طبق این نقل ظاهراً حضرت، امثال را از بواطن اشارات می شمرد که فقیه برای فتوا دادن ضروری است از آن آگاه باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در نامه ای که به معاویه می نویسد و لزوم اهلیت و آگاهی به کتاب خدا را یاد آور می شود، بر این نکته تأکید می کند: خداوندی که قرآن را فرستاد و تبیان کل شیئی است و در آن احکام و فرایض آورده، قسمتی را حلال و قسمتی را حرام کرده و در آن مثالهایی آورده که نمی داند مگر کسانی که عالم به آن مثالها بوده باشند، آن گاه آگاهی به مثالها را ملاک قرار می دهد و می فرماید:

«واعلم انهن حجة لنا اهل البيت علی من خالفنا و نازعنا ...» ۳۵

همچنین ائمه - علیهم السلام - در مواردی به همین مثالهای قرآنی استناد کرده و معنای امثال را در جهت استخراج حکم بکار گرفته اند، مانند آنچه درباره آیه شریفه: «ولا تكونوا کالذی نقضت غزلها» (نحل، ۹۲/۱۶) رسیده که مثالی است برای اهمیت پیمان و حرمت نقض عهد:

انّ الله تبارک و تعالی امر بالوفا و نهی عن النقض. ۳۶

در این روایت حضرت عملاً از تمثیل و مجموع امر استفاده حکم کرده و وفای به عهد را واجب و پیمان شکنی را حرام می شمارد.

شواهدی از امثال

جهت بهتر روشن شدن موضوع بحث در این جا نمونه هایی از امثال را که استفاده حکمی دارد یاد آور می شویم. قبلاً اقسام مثل های قرآن را بر شمردیم یکی از این اقسام، مثالهای مصرح بودند، مثالهایی که با لفظ مثل ظهور در مثل داشتند. در این قسم از آیات،

نمونه هایی را برمی شماریم و چگونگی دلالت آنها را بر احکام بیان می کنیم بدون آنکه بخواهیم وارد بحث شویم و دلالت آنها را در حکم مورد تأیید یا نقد قرار دهیم.

۱. والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکداً. (اعراف، ۵۸/۷)

آیا می توان از این آیه اهمیت توارث و رعایت استعداد خانوادگی و اصالت و نجابت و هوش و ذکاوت یا شقاوت و ذلت خانواده را استفاده کرد؛ و گفت چون قرآن در این آیه به طینت و وراثت تأکید می کند پس یکی از ارکان سلامتی جامعه توارث نژادی است، لذا باید در ازدواج، تحصیل، گزینش مدیران، این مسأله را در نظر گرفت و به آن بهای لازم داد و زمینه و استعداد و نجابت و شرافت خانوادگی را در نظر گرفت و اصل را در بنیان جامعه و مدیریت بر طینت پاک و خانواده سالم گذاشت و مسأله تربیت را در مرحله بعد قرار داد؟

برخی خواسته اند با توجه به تمثیلی که شده و انسان ها به سرزمین پاک و شوره زار، تشبیه شده اند، استفاده کنند باید در بهبود نژاد انسان تلاش کرد و تأکید بر کنترل نسل در افراد شرور و بد طینت کرد و در عوض به انسانهای تندرست و سرشار از سلامتی و استعداد رسیدگی کرد و رشد نسل انسانهای فاسد و خالی از استعداد و کودن را محدود کرد.^{۳۷}

۲. فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث، ذلك مثل القوم الذین کذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون (اعراف، ۱۷۶/۷)

معمولاً سگ در حالت عادی و طبیعی، زبان خود را در نمی آورد و بی جهت عوعو نمی کند. اگر به او صدمه ای برسد یا تشنگی بر او غلبه کند، زبان در می آورد و لَه لَه می کند. اما گاه سگهای ولگرد این حرکت زشت برای آنها عادت شده و بی دلیل عوعو می کنند و زبان در می آورند. قرآن این تشبیه را از گروه دوم سگها می آورد.

این تشبیه با توجه به آنچه نقل شده گرچه درباره اهل علمی رسیده که حقایق راکتمان می کنند و غرق در هوای نفس خود می شوند،^{۳۸} اما آیا می تواند عام باشد و شامل همه انسانهای پست فطرت و دنی باشد که بدون دلیل و بی جهت زبان در می آورند، چه به او صدمه ای برسد یا نرسد و مانند سگ عوعو می کنند؟

از این تمثیل آیا می توان استفاده کرد، همه کسانی که منحرف هستند، جزع و فزع آنها دور از انتظار نیست و جامعه نباید به چنین هیاهوها توجه کند و به راه خود ادامه دهد؟

قرطبی (م ۶۷۱هـ) از این آیه دو مطلب استفاده می کند که جنبه فقهی دارد:

اول: نهی از علم بی عمل و اعتراض کردن بر خلاف حق به خاطر منافع مادی و

هواهای نفسانی .

دوم: حرمت رشوه . در امور دینی و انکار حقایق بخاطر منافع مادی . زیرا کسی که مناسب با اعتقاد پول دهنده آیه ای را تفسیر می کند ، چنین فردی قابل اعتماد نیست و قرآن یادآور می شود کسی نباید گول او را بخورد .

همچنین از این آیه استفاده می کند تقلید از عالم بدون دلیل جایز نیست چون خداوند خبر داده عالمی که تکذیب حقایق می کند باید از او بر حذر بود .^{۳۹}

در همین سیاق است آیه شریفه : مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً (جمعه ، ۵/۶۲) که باز به بی ارزشی دانش بی عمل اشاره می کند .

۳. مثل الذین کفروا بریهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف

(ابراهیم ، ۱۴/۱۸)

-والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء (نور، ۲۴/۳۹)

- او کظلمات فی بحر لّجّی یغشاه موج (نور، ۲۴/۴۰)

این سه آیه درباره اعمال نیک کفار است ، چون پایه اعتقادی و جهتگیری اصولی آنها خراب است ، کارهای خوب آنها هم خراب می شود . اکثر مفسران از این آیه استفاده کرده اند که اعمال کفار تباه و در نتیجه اعمال نیک آنان برای جامعه اسلامی نباید ارزشمند باشد .^{۴۰}

در سیاق دلالت این سه آیه است :

و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار (ابراهیم ، ۲۶/۱۴)
سخن ناپاک چون درخت ناپاک است . نهاد کافر چون زمین شوره زار است ، که هر چه بکارد محصول نمی دهد . پس کار عمده بازمین است و تخم ، ونه با آب و شخم .

این جمله مثالی ، گرچه خبری است ، امااز تشبیه آن می توان استفاده انشایی کرد و از جمله «مالها من قرار» استفاده کرد که شرك ، مایه خرابی اعمال نیک است ، لذا بنای او قرار ندارد و خیرری در کارهای او نیست .^{۴۱} و لذا کارهای خوب مشرکان نباید در جامعه ، ارزشمند تلقی شود .

۴. ضرب الله مثلاً رجلین احدهما ابکم لایقدر علی شیء و هو کلّ علی مولاہ .

(نحل ، ۱۶/۷۶)

این مثال درباره دودسته انسان های مستقیم القامه و غیر هدایت پذیر است که قرآن به

مقایسه می پردازد و جایگاه آنان را باز می گوید. گرچه ظاهر سخن و سیاق کلام و روند مطالب با توجه به آیات قبل در این باره است که بت جامد عاجز نمی تواند با قادر یکتا برابر باشد و این مثال برای تفهیم چنین معنایی زده شده است.

زآنکه عاجز باشد از گفت و شنود کی توان باشد چومن یأمر بالعدل ای عنود
اما از این آیه استفاده می شود: آدم گنگ و بی خاصیت برای مولای خود باعث زحمت است. افزون بر آنکه مقایسه ای است میان انسانهای فعال و مفید و اصلاح طلب، و انسانهای فرصت طلب و تنبل و ساکت و بی خاصیت. لذا دو نکته فقهی از این آیه ممکن است استفاده شود.

اول: اینکه انسانها باید به گونه ای زندگی کنند که بار دوش دیگران نباشند و مردم جورکش آنان نباشند. کلّ بر جامعه شدن مذموم است چه اختیاری و چه غیر اختیاری.
دوم: استفاده می شود در جامعه دینی دو سنخ انسانها وجود دارند، انسانهای بی تفاوت و بی خاصیت و انسانهای فعال و مفید و اصلاح طلب که به دنبال اقامه عدل هستند و لذا مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان بر این نکته اذعان دارد که این آیه دلالت می کند کسی که آمر به عدل است، با کسی که ساکت است مساوی نیست و این مطلب از مدلولات آیه است.^{۴۲}

۵. مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً.

(عنکبوت، ۲۹/۴۱)

این آیه شریفه گرچه ناظر به کسانی بوده که غیر خدا را معبود گرفته و پرستیده اند، اما دلالت بر عنوان عامی دارد که می تواند جنبه حکمی داشته باشد. اگر انسانها ولی و دوستی غیر خدا بگیرند و پیوند و تکیه گاه خود را غیر خدا قرار دهند، مانند عنکبوتی هستند که سست ترین خانه را برگزیده اند، لذا استفاده می شود اتخاذ ولیّ جز خدا جایز نیست و نمی تواند اعتماد گاه خوبی باشد.^{۴۳}

۶. ضرب الله مثلاً عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیءٍ ومن رزقناه منا رزقاً حسناً فهو ینفق

(نحل، ۱۶/۷۵)

منه سرأ و جهراً.
فاضل مقداد و محقق اردبیلی و ابوبکر جصاص از این آیه استفاده کرده اند بنده مالک نمی شود و نمی تواند مستقلاً معامله کند.^{۴۴}

(نمل، ۲۷/۸۰)

۷. انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء.

استفاده شده که انسان لازم نیست در هر جا تبلیغ کند و نسبت به افرادی که دل آنان کور است و زمینه تأثیر نیست، مسئولیت انجام وظیفه اجتماعی و تبلیغ نیست.

۸. و ما انت بهادی العمی . (روم، ۵۳/۳۰)

استفاده شده که افرادی که دل آنان کور است، هدایت معنا ندارد، در نتیجه تحمل وجود چنین افرادی در جامعه گریز ناپذیر است. همچنین استفاده می شود، اکراه بر عقیده ممکن نیست و نباید با فشار در این باب اقدام کرد که اثری ندارد. در همین سیاق است: و ما انت بمسمع من فی القبور (فاطر، ۲۲/۳۵) که باز آدمهای غیر هدایت پذیر به کسانی تشبیه شده اند که در گور افتاده و هیچ صدایی را نمی شنوند و لذا تبلیغ فایده ای ندارد و لازم نیست، و یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است.

۹. ان انکر الاصوات لصوت الحمیر . (لقمان، ۱۹/۳۱)

از این آیه استفاده شده که بلند سخن گفتن زشت و ناپسند است، در نتیجه نباید بلند و درشت سخن گفت. ۴۵

۱۰. واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون . (یس، ۱۳/۳۶)

این آیه و آیات بعد دلالت دارد که باید برای تبلیغ و هدایت مردم برنامه ریزی و پایداری کرد و از کشته شدن نهراسید.

البته آیات دیگری در این باب وجود دارد که این موارد از باب نمونه و با توجه به ابعاد مختلف ذکر شدو در کتابهای آیات الاحکام و فقهی می توان موارد دیگر را مشاهده کرد.

قسم دیگر از امثال قرآن که در آغاز این بحث به آن اشاره کردیم مثلثهای مرسله است. این مثلثها گرچه با لفظی تشبیه نشده و اشاره به مثلی از مثلثهای مردم نیست اما جمله هایی است مثل گونه. درباره این قسم، همان گونه که قبلاً گفتیم بیشترین تعداد آیات را شامل می شود و در کتابهای علوم قرآن از این فرازها تعبیر به جاری مجرای امثال شده است، به این معنا که خصوصیت مثل را ندارد (که تشبیه و مقایسه باشد) و در آن تشبیه و تنظیر باشد، تا جمله در سیاق خبر و یا توصیف واقعیتی باشد، بلکه گاه عبارت به صورت خبری در حکم انشاء است مانند: یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر (بقره، ۱۸۵/۲) ان الظن لایغنی من الحق شیئاً (یونس، ۳۶/۱۰) لیس علی الاعمی حرج (نور، ۶۱/۲۴) وان جنحوا للسلم فاجنح (انفال، ۶۱/۸). و حتی گاه عیناً جمله انشایی است مانند: ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (بقره،

۱۹۵/۲) لا یؤاخذکم الله نفساً الاوسعها (بقره، ۲/۲۸۶) ولا تزر وازرة وزر اخرى (انعام، ۶/۱۶۴) لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم (مائده، ۵/۸۹).

بنابراین صرف نظر از اینکه می توان فرازی را منقطع از قبل و بعد مورد استدلال فقهی قرار داد.^{۴۶} این دسته از آیات، مشکل مثلهای قرآن را ندارد، چون دلالت آنها به اشاره و غیر مستقیم نیست و داخل مدلولات سه گانه (مطابقه، تضمن، التزام) است. به همین دلیل فقهای مذاهب اسلامی به این دسته از آیات استدلال کرده و کسی از این جهت مورد تردید قرار نداده است. البته آنچه در این دسته از آیات مطرح است، شرایط و قواعد نص و استنباط حکم است و مانند دیگر نصوص قواعد استنباط از کلام، بر آن حکم فرماست و لذا داخل در بحث بعدی که درباره شبهات امثال قرآن است نمی شود و آن اشکالات بر این قسم منطبق نیست.

موانع تمسک به امثال قرآن

در باب تمسک به امثال قرآن یعنی مواردی که جنبه تمثیلی و تشبیهی دارد، از جنبه استفاده آن برای احکام شبهاتی مطرح است:

۱. امثال قرآن بالحن خبری و توصیفی آمده و جنبه هدایتی و ارشادی دارد و نمی تواند خصوصیت حقوقی و بیان حکم را داشته باشد. اسلوب بیان احکام، مشخص است، به این معنا که ما را به انجام کار تشویق می کند، یا از آن کار باز می دارد و نوع بیان منضبط و منسجم است، خواسته ای را طلب می کند، امری را نهی می کند؛ در حالی که در امثال قرآن عموماً این خصوصیت وجود ندارد و لذا نمی توان به آنها تمسک کرد.

۲. روایاتی از طریق شیعه و سنی رسیده که در مقام بیان انواع موضوعات قرآن کریم است. در این روایات موضوعات قرآن بر پنج قسم تقسیم شده و امثال قرآن در برابر احکام قرآن قرار گرفته است، پس چگونه می توان امثال را منبع قرار داد، در حالی که حلال و حرام قسیم امثال عنوان شده است. مثلاً از پیامبر گرامی حدیثی به این مضمون نقل شده است:

«ان القرآن نزل علی خمسة اوجه، حلال و حرام، و محکم و متشابه و امثال، فاعملوا بالحلال و اجتنبوا الحرام و اتبعوا المحکم و آمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال»^{۴۷}

۳. عموم پیامهای امثال قرآن مشتمل بر مسایلی است که در جاهای دیگر حکم آن بیان

شده و نکته ای نیست که از کلمات گویا و تشریحی قرآن و سنت استفاده نشود تا بگوئیم امثال قرآن حکمی را به طور مستقل بیان کرده است، لذا این بحث ثمره ای ندارد.

نقد شبهات

در پاسخ به شبهه نخست چند نکته قابل توجه است:

اولاً: همه آیات امثال لحن خبری ندارد و برخی از آنها انشایی است، مانند: ولا تكونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاً (نحل، ۹۲/۱۶) لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط (اسراء، ۲۹/۱۷) و برخی آیات دیگر. ثانیاً: مگر در آیات احکام و روایات رسیده از پیامبر ﷺ و اهل بیت  همگی لحن انشایی دارند، چه بسا خبر است، اما در مقام بیان حکم و استنتاج است. اگر به صورت استفهام می آید: هل جزاء الاحسان الا الاحسان (الرحمن، ۶۰/۵۵) هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون (زمر، ۹/۳۹) و یا به صورت خبری محض مانند: لیس علی الاعمی حرج (نور، ۶۱/۲۴) لا یحب الله الجهر بالسوء (نساء، ۱۴۸/۴) الصلح خیر (نساء، ۱۲۸/۴) فقها استفاده کرده و به این آیات در زمینه های مربوطه استدلال کرده اند. بنابراین لازم نیست حتماً جمله انشایی یا خبری در مقام بیان حکم باشد، اگر جمله خبری توصیفی هم باشد کافی است. اصولاً لحن قرآن در بیان مسایل، بالحن گفته های حقوقی و حتی باسبک روایات متفاوت است. لحن قرآن عموماً اندازی و تبشیری است و بخش وسیعی از مدلولات آن غیر مستقیم و اشاره ای است.^{۴۸} مابین روش را در قصص قرآن هم مشاهده می کنیم.

ثالثاً: به قول عزالدین بن عبدالسلام (م ۶۶۰ هـ) همین که مثلی دلالت بر مدح یا ذم فعلی دارد، یا تفاوت ثوابی را بیان کرده و یا نسبت به عملی تفخیم یا تحقیر کرده است، دلالت دارد این فعل در نظر خداوند محبوب یا مبعوض است و امر و نهی از آن استفاده می شود، لذا لازم نیست به طور صریح در مقام بیان تکلیف باشد، اگر غیر مستقیم هم دلالت بر مطلوبیت یا مذمومیت کاری داشته باشد که در ضمن تمثیل آمده باز قابل بهره برداری برای احکام است.

البته ممکن است در دلالت برخی از این تمثیل ها بر احکام به گونه خاص مناقشه شود، مانند آیات غیر تمثیلی که مثلاً بر مدعا دلالت ندارد و خارج از ضوابط استنباط و خارج از قواعد تفسیر است، مثلاً اینکه مفهوم وصف است یا آیه اطلاق ندارد در مقام بیان نیست و یکی از مقدمات حکمت را ندارد، و دهها مسأله دیگر، اما مسأله کلی در جای خود باقی است. زیرا چنین مناقشه ای خارج از این بحث است که آیا می توان از امثال قرآن استنباط حکم کرد یا نه؟ بدین جهت به عنوان امثال قرآن مانعی برای استنباط نیست.

پاسخ به شبهه دوم

درباره روایاتی که موضوعات قرآن را بر پنج قسم می کرد و امثال را قسم حلال و حرام می دانست نیز این شبهه، مانع از استفاده از تمثیلات قرآن در احکام نیست، زیرا در همین روایات محکم و متشابه قسم حلال و حرام آمده است، با آنکه در حلال و حرام هم محکم و متشابه است و در امثال هم محکم و متشابه است. بخش مهمی از آیات الاحکام، محکومات قرآن هستند و اگر متشابه باشند نمی توانند قابل استدلال باشند و متشابهات با کمک محکومات قابل استناد و تمسک هستند. لذا این استدلال پذیرفتنی نیست و از امثال می توان حلال و حرام استخراج کرد، گرچه مانند آیات صریح حلال و حرام نباشد.

پاسخ به شبهه سوم:

شبهه سوم که می گفت بحث در صحت استناد به امثال قرآن بی فایده است. اولاً این چنین نیست که ما در آیات الاحکام همه مدلول های مثال های قرآن را داشته باشیم، اتفاقاً برخی از آیاتی که در همین نوشته مثال آن آورده شد نکاتی را بیان می کرد که در آیات دیگر استفاده نمی شد. ثانیاً بر فرض که بگوییم امثال قرآن نکته تأسیسی را بیان نمی کند، همه آیات الاحکام هم تأسیسی نیستند و چه بسا با دلالت عقل یا بیان سنت استفاده می شود. بیان قرآن حجتی است مستقل.

از آن گذشته کافی است دلالت امثال بر حکمی به عنوان معاضد و مؤید حکمی قرار گیرد که در آیه دیگر آمده و یا در سنت شرح و تفسیر شده است. چه بسا بیان تمثیل، خصوصیات بیشتری از حکم را روشن کند، لذا این بحث می تواند ثمره داشته باشد. افزون

بر آنکه در بیان مثل‌های قرآن نکات تربیتی و ارشادی نهفته است که شاید در بیان‌های دیگر این خصوصیات یافت نشود.

بنابراین، با توجه به خصوصیتی که گفته شد، امثال قرآن از دو جهت می‌تواند از مصادر احکام شناخته شود و مانند سایر آیات مورد استنباط حکم فقهی قرار گیرد:

۱. امثال قرآن همواره در مقام بیان تحسین و تقبیح فعلی و عقیده‌ای برآمده است، پس طبیعی است که آنچه راتمجید کرده، متعلق حکم الزامی یا استحبابی قرار می‌گیرد و وصف حکمی پیدا می‌کند و مجتهد با تلاش و اجتهاد خود موقعیت الزام و استحباب آن را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که در کدام درجه از تکلیف است. همچنین اگر قرآن از کاری نکوهش کرده و فرجام آن را ناخوشایند نشان داده، فقیه استفاده می‌کند که این کار در نظر خداوند مذموم و قبیح است، چه به صورت حرمت یا کراهت.

طبعاً این مجتهد است که با بررسی سیاق و لحن مثال و کلمات تهدید کننده و دیگر شواهد روشن می‌کند نوع نهی از قسم حرام است یا کراهت.

۲. در حقیقت امثال قرآن مبنای قیاس اصولی است که با آن می‌توان استخراج حکم کرد، موضوع حکمی را روشن کرد یا در سایه حکمی، حکم دیگر را معین نمود. زیرا با نص میان دو حکم یا دو موضوع عرفی یا شرعی تسویه و تنظیم بر قرار شده است یا از اشاره به موضوعی، حکم آن مشخص گردیده است.^{۵۰}

به همین دلیل از عهد صحابه و ائمه اهل بیت و سپس فقهای بزرگ چنین مرسوم بوده که از امثال قرآن استفاده حکم شود و دانستن و فهمیدن امثال برای فقیه ضروری تشخیص داده شده است،^{۵۱} لذا مسأله امثال جدا از پیام‌های دیگر قرآن نیست و مانند دیگر آیات، کاربرد فقهی دارد.

۱. ابن منظور، لسان العرب، ۶۰/۱۱، نشر ادب الحوزه، ماده مثل.

۲. صغیر محمد حسین، الصورة الفنية فی المثل القرآنی / ۴۳.

۳. راغب، مفردات، ماده مثل.

۴. در این زمینه نک: طبری، جامع البیان، ۱۰۹/۱۳؛ زمخشری، الکشاف، ۱۶۸/۲؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ۳۰۴-۳۰۵، سیوطی، جلالین/۲۰۹، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن،

- ۱/۱۸۳، ابوالسعود، ارشاد العقل السليم، ۱/۳۳۷-۳۳۸، آلوسی، روح المعانی، ۱۴/۱۷۰ (چاپ قاهره).
۵. فیاض، محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم/۶۰، مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ۲۵/۱۱.
۶. حکمت، علی اصغر، امثال قرآن/۱۱۹.
۷. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۱۱۸، بیروت، دارالمعرفة، تحقیق مرعشلی.
۸. عهد قدیم، حزقیال، باب ۲۰/۴۹.
۹. همان، ملوک اول، باب ۵/۳۰-۳۲.
۱۰. عهد جدید، انجیل مرقس، باب ۴/۳۳-۳۴.
۱۱. عزیز، فهیم، علم التفسیر/۳۶۹. این نویسنده مسیحی تأکید دارد یک سوم تعالیم مسیح با امثال است.
۱۲. عهد قدیم، مزامیر، باب ۱/۷۸-۲، عهد جدید، لوقا، باب ۱۲/۹-۶.
۱۳. فیاض، محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم/۴۲۹.
۱۴. نمونه این داستانها و تمثیلها در داستان زن فاحشه تائب (انجیل لوقا، باب ۷/۵-۳۶) و در عهد قدیم تمثیل اورشلیم و سامره به دودخترزانیه (عهد قدیم، کتاب حزقیال/۲۳) می توان دید.
۱۵. فیاض محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم/۲۰۳ و ۲۰۶. اما از حق نباید گذشت استفاده معنا و محتوای مثل غیر از خود مثل است. مواردی که بعدها در قسم سوم اشاره خواهد شد، گرچه عنوان جاری مجرای مثل را دارد، اما برخی از آنها واقعاً تبدیل به مثل شده مانند: ان الملوك اذا ادخلوا قرية افسدوها (نمل، ۲۷/۳۴) بر خلاف مورد فوق.
۱۶. الزین، سمیع عاطف، الامثال والمثل والتمثل والمثالات فی القرآن الکریم/۴۴، بیروت، دار الکتاب اللبنانی، ۱۴۰۷ق.
۱۷. نک: القطان، منان، مباحث فی علوم القرآن/۲۸۵.
۱۸. درباره تفصیل بحث این قسم و تاریخچه آن نک: صغیر، محمد حسین، الصورة الفنیة فی المثل القرآنی/۱۲۱.
۱۹. همان/۱۲۶.
۲۰. شافعی، الرساله/۴۱، بیروت، دارالفکر، تحقیق احمد محمد شاکر.
۲۱. همان.
۲۲. فیاض، محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم/۲۶۶. ظاهراً این فراز از کلام ابن خلاد که به اهمیت امثال اشاره دارد از حدیث مرسلی است که وی نقل می کند و استفاده لزوم استنباط از امثال می شود. محقق کتاب المحدث الفاضل ابن خلاد، محمد عجاج الخطیب در ص ۲۳ مقدمه کتاب این حدیث را به نقل از امثال النبویه مؤلف ورقه ۳ نسخه خطی نقل می کند.
۲۳. به نقل از سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ۴/۴۴، قم، رضی، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.
۲۴. الاشارة الى الايجاز/۳۲۷، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۲۵. الاتقان، ۴/۴۴.

۲۶. الامام فی بیان ادلة الاحکام/ ۱۴۳. البته مواردی از آیات دلالتشان بر حکم محل تأمل است و می توان گفت احکام جنبه اعتقادی دارد، مانند احباط عمل، نافرجامی کارها، که در آن صورت عناوین عام و بهره های آن کلی و غیر تمسک است، زیرا مربوط به مسائلی چون ایمان و کفر می شود.
۲۷. البرهان فی علوم القرآن، ۱۱۸/۲، نوع ۳۱.
۲۸. همان، ۱۳۰/۲.
۲۹. جصاص، احکام القرآن، ۶/۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۰. همان/ ۱۲.
۳۱. اردبیلی، زبدة البیان/ ۲۶۸ و ۴۸۸، قم، چاپ کنگره مقدس اردبیلی.
۳۲. کاظمی، فاضل جواد، مسالک الافهام، ۱۴۴/۳ و ۱۴۵. تهران، انتشارات مرتضوی.
۳۳. الصورة الفنية فی المثل القرآنی/ ۹۷.
۳۴. مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۱/۲، به نقل از مصباح الشریعة.
۳۵. همان، ۱۳۳/۳۳، حدیث ۴۲۰.
۳۶. حویزی، نور الثقلین، ۸۲/۳، حدیث ۲۱۰.
۳۷. اسماعیلی، اسماعیل، امثال قرآن/ ۲۵۲.
۳۸. سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ۶۱۱/۳، بیروت، دار الفکر، ذیل آیه مربوطه.
۳۹. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۳۲۳/۷.
۴۰. در این زمینه نگاه کنید: عزالدین بن عبدالسلام، الامام فی بیان ادلة الاحکام/ ۱۵۰.
۴۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۳۶۲/۹.
۴۲. المیزان، ۳۰۲/۱۲-۳۰۳.
۴۳. عزالدین بن عبدالسلام، الامام فی بیان ادلة الاحکام/ ۱۵۲.
۴۴. سیوری، فاضل مقداد، کنز العرفان، ۱۱۱/۲؛ اردبیلی، زبدة البیان/ ۶۲۱، رازی، احکام القرآن، ۶/۵.
۴۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۷۲/۱۴.
۴۶. این بحث جای بررسی مستقلی دارد و در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت، که آیا فرازهای مستقل آیه می توانند در فقه مورد استنباط قرار گیرد یا خیر؟ در این باره نک، بینات، ش ۴۸/۱۴.
۴۷. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ۴۸۶/۱، سیوطی، الاتقان، ۴۴/۴، مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۴/۸۹ (چاپ بیروت)، حدیث ۱۱۴، طوسی، امالی، ۳۶۸/۱.
۴۸. درباره انواع دلالت های قرآن نک: صالح، محمد ادیب، تفسیرالنصوص فی الفقه الاسلامی، ج ۱/ ۶۱، بیروت المکتب الاسلامی، طبع سوم، ۱۴۰۷ ق.
۴۹. الامام فی بیان ادلة الاحکام/ ۱۴۳.
۵۰. درباره این استدلال نک: فیاض، محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم/ ۱۳، ۲۶۴، ۲۶۶.
۵۱. پیش از این در بخش دیدگاه اهل بیت و اهمیت امثال در میان قرآن پژوهان به نمونه هایی از اقوال اشاره کردیم.